

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

درخشانی برخوردار بوده است.

شبهه این برخوردار را یک بار دیگر با معتصم عباسی داشته است. او خود می‌گوید: معتصم بر من خشمگین شد و سپس مرا بخشید و گفت: حاجت‌های را بگو تا برآورده سازم؛ من بی‌تأمل گفتم: ای امیرالمؤمنین! هیچ چیز در دنیا نیست که ارزش رضایت و بخشندگی شما را داشته باشد؛ اگرچه این

بخش هشتم

۱۰. فتح‌بن خاقان قیسی^۱ (۲۴۷ق / ۸۶۱م)

ابومحمد فتح‌بن خاقان بن احمد بن غرطوج ترکی فارسی الاصل، ادیب، شاعر، کاتب، امیر و وزیر متوکل علی الله عباسی است.

از تاریخ تولد و زادگاه وی اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی از داستانی که دربارهٔ برخورد المعتصم بالله عباسی با وی نقل شده، می‌توان چنین حدس زد که وی در یکی از سالهای ۲۱۵ تا ۲۲۰ ق دیده به جهان گشوده باشد. از طرفی، چون پدر وی، خاقان، از امیران دربار المعتصم بالله بوده و در بغداد می‌زیسته، می‌توان گفت که او در بغداد متولد شده است.^۲

از دوران کودکی و نوجوانی وی و این‌که نزد چه کسانی و در کجا علوم زمان خود را فرا گرفته، چیزی نمی‌دانیم؛ جز همان داستان که روزی معتصم عباسی به عیادت خاقان بن غرطوج رفت و فتح را، که کودکی بیش نبود، در آنجا دید و فتح هنوز دندانهایش نرویده بود. معتصم به شوخی به او گفت: خانه ما زیباتر و بهتر است یا خانه شما؟ فتح با لحنی کودکانه ولی مؤدبانه گفت: ای سرور من! خانه ما زیباتر است، وقتی شما در آن باشی! معتصم چنان از این جواب شگفت‌زده شد و خوشش آمد که گفت: به خدا سوگند، خوشحال نمی‌شوم مگر این‌که صد هزار درهم به او نثار کنم و چنین کرد.^۳ این داستان نشان می‌دهد که فتح‌بن خاقان، از هوش و استعداد

۱. تاریخ یعقوبی، ۴۹۲/۲؛ تاریخ طبری، ۱۸۴/۹، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴-۲۲۸ به بعد؛ مقاتل الطالیین، ص ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۴۳؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ معجم الشعراء مرزبانی، ص ۲۱۸؛ خاص الخاص ثعالبی، ص ۵۱؛ العیون والحدائق، ۵۴۶/۳، ۵۵۴-۵۵۷؛ تاریخ حلب عظیمی، ص ۱۱۲؛ الفرج بعد الشدة تنوخی، ۲۰۹/۱، ۲۱۱، ۲۱۹؛ ۱۲۵/۲؛ ۵۳/۳، ۲۲۴، ۲۳۵؛ نشوار المحاضرة تنوخی، ۲۶۵/۱ و ۴۹/۳؛ الشذرة الحمدویة، ۴۵۲/۱؛ نزهة الالباء، ص ۱۷۱؛ مختصرالتاریخ ابن کازرونی، ص ۱۴۷؛ زهر الآداب حصری، ص ۲۰۳-۲۰۴؛ تاریخ بغداد، ۳۸۹/۱۲؛ مآثرالانافه، ۲۲۹/۱؛ المستظم، ۳۵۵/۱۱-۳۵۶؛ معجم الادباء، ۱۷۴/۱۶-۱۸۶؛ وفيات الاعیان، ۳۰/۱، ۳۵۵، ۴۱۱، ۴۷۷ و ۲۳۶/۲ و ۱۵۵/۳ و ۳/۶؛ الکامل، ۹۵/۷، ۱۰۰-۱۰۵؛ فوات الوفيات، ۲۴۶/۲؛ عقدالفرید، ۴۷۸/۲؛ الولاة والقضاة مصر، ص ۲۲۸-۲۳۰؛ تحفة الوزراء، ص ۱۱۶؛ الوافی بالوفیات، ۱۷۷/۳-۱۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ۸۲/۱۲-۸۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۲۴۱-۲۵۰ق) ص ۳۸۹-۳۹۱؛ امالی مرتضی، ۱۹۴/۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۵۲۵، ۵۸۶، ۴۱/۲؛ محاضرات الادباء، ۱۹۲/۱؛ تاریخ ابن‌وردی، ۲۲۸/۱؛ تاریخ الخمیس، ۳۷۸/۲؛ شذرات الذهب، ۱۱۴/۳؛ دیوان الاسلام، ۲۵۴/۲؛ معجم المؤلفین، ۴۷/۸؛ الفهرست ابن‌ندیم، ص ۱۶۰؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۲۴۸؛ خزائن الکتب العربیة فی الحاقین، ۷۱۴/۲-۷۱۵؛ هدیة العارفين، ۸۱۴/۱؛ الاعلام زرکلی، ۱۳۳/۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۲۲/۴۸-۲۲۸.

۲. معجم الادباء، ۱۷۵/۱۶.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ۲۲۲/۴۸.

رضایت کم باشد و آن اشیا بزرگ باشند؛ معتصم از این جواب خرسند شد و دهانم را پر از گوهر ساخت.^۱

کسانی چون ابوزکریا یحیی بن حکیم اسلمی، ابوالعباس محمد بن یزید مبرّد و احمد بن یزید مؤدب، از وی روایت کرده‌اند و اشعار وی را نقل نموده‌اند.^۲

متوکل عباسی او را به برادری برگزید. سپس با متوکل به دمشق رفت و در منطقه مزة دمشق فرود آمدند و چون متوکل از دمشق بیرون رفت، فتح را والی دمشق قرار داد و پس از این که بار دیگر به نزد متوکل آمد، متوکل او را به وزارت منصوب کرد و همیشه او را بر همه فرزندان خود مقدم می‌داشت.^۳ این دوستی میان آنان چنان شدت یافت که هنگام کشته شدن متوکل، فتح خود را سپر بلا کرد و او نیز به همراه متوکل عباسی کشته شد.^۴

موزّخانی که شرح حال وی را نوشته‌اند، او را ستوده‌اند و از او به نیکی یاد کرده‌اند و او را شاعری نیکو، سخاوتمند و بخشنده دانسته‌اند.^۵ حتی نوشته‌اند که فتح در حقّ برخی از بنی‌هاشم و علویانی که زندانی متوکل بودند، شفاعت می‌کرد و کفالت آنها می‌نمود.^۶

منزل وی جایگاه علم و ادب بود و بزرگان، شاعران، دانشمندان و ادیبان کوفه و بصره و بغداد و دیگر اماکن اسلامی در آنجا جمع می‌شدند و به مناظره، مطالعه و گفت و گو می‌پرداختند، زیرا فتح بن خاقان، خود شیفته کتاب، بحث و مناظره بود، لذا کتابخانه‌ای تأسیس کرده بود که در بزرگی، فراوانی کتاب و نفاست و زیبایی کسی مانند آن ندیده بود.

گویند ابوالحسن علی بن یحیی منجم، که نخست نزد محمد بن اسحاق بن ابراهیم مصعبی بود، بعدها به فتح بن خاقان پیوست و برای فتح بن خاقان این کتابخانه مهم و گرانقدر را به وجود آورد و کتابهایی را که خود نوشته بود، به این کتابخانه منتقل نمود.^۷

ابوهفّان گوید: کتابخانه وی بسیار بزرگ و نفیس بود که تا آن روزگار کسی شبیه آن را ندیده بود. وی و ابوالعباس مبرّد، هر دو نقل کرده‌اند که هرگز ندیدم و نشنیدم که کسی تا این حد و این قدر به کتاب و دانش عشق بورزد و شیفته باشد، مگر این سه نفر: جاحظ؛ فتح بن خاقان؛ اسماعیل بن اسحاق قاضی. اما جاحظ چنان شیفته بود که وقتی کتابی می‌یافت، آن را پیوسته

از اوّل تا آخر می‌خواند و پیش از پایان یافتن به زمین نمی‌نهاد. فتح بن خاقان همیشه کتابی را به همراه داشت که مطالعه می‌کرد، تا آنجا که هرگاه از نزد متوکل و از مجلس او بلند می‌شد تا برود نماز بخواند و یا وضو بگیرد، در راه رفتن و بازگشتن کتاب می‌خواند؛ و اما اسماعیل بن اسحاق قاضی، پس هیچ‌گاه بر او وارد نشدم، مگر این که کتابی در دست داشت و مطالعه می‌کرد و یا این که بین کتابخانه‌اش کتابها را زیر و بالا و پس و پیش می‌کرد تا کتابی بیابد و مطالعه کند.^۸

بنابراین، ابوهفّان و مبرّد، فتح بن خاقان را در ردیف شخصی مانند جاحظ قرار می‌دهند که شیفتگی او به دانش و کتاب زبانزد همه بوده است.

ابن ندیم، ضمن تفصیل همین موضوع، می‌افزاید که فتح بن خاقان دارای آثار و تألیفاتی بوده است که عبارت‌اند از:

البتان؛ اخلاق الملوك؛ الصيد والجوارح؛ الروضة والزهر.^۹
 یاقوت نوشته است که کتاب البستان را شخص دیگری به نام محمد بن عبدربه که ملقب به رأس البغل بود نوشت و به فتح بن خاقان نسبت داد.^{۱۰}

۱۱. ابن سعدان^{۱۱} (حدود ۲۵۰ق / ۸۶۴م)

ابراهیم بن محمد بن سعدان بن مبارک نحوی. از تاریخ تولّد، زادگاه و زندگی وی اطلاعی در دست نیست؛ جز این که نوشته‌اند وی شیفته کتاب بود و به گردآوری کتاب می‌پرداخت و خطّی زیبا داشت و در نقل و روایت راستگو

۱. همان، ص ۲۲۳.

۲. معجم الادباء، ۱۶/۱۷۵.

۳. الفهرست، ص ۱۶۰.

۴. تاریخ یعقوبی، ص ۴۹۲.

۵. تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۲۴۱-۲۵۰ق)، ص ۳۸۹.

۶. مقاتل الطالبيين، ص ۶۰۸-۶۰۹.

۷. الفهرست، ص ۱۶۰؛ معجم الادباء، ۱۵/۱۴۴.

۸. تاریخ مدینه دمشق، ۴۸/۲۲۳-۲۲۴؛ معجم الادباء، ۱۶/۱۷۴.

۹. الفهرست، ص ۱۶۰.

۱۰. معجم الادباء، ۱۶/۱۷۵.

۱۱. رجال نجاشی، ۱/۱۰۶؛ تاریخ بغداد، ۶/۱۸۳؛ انباه الرواة قفطی،

۱/۱۸۵؛ معجم الادباء، ۱/۲۱۵، ۲۱۶، ۱۸۶، ۲۰۲؛ الفهرست ابن ندیم،

ص ۸۷؛ بغیة الوعاة، ۱/۴۲۶؛ ایضاح المکنون، ۱/۴۰۱؛ الجامع فی

الرجال، ۱/۶۳؛ جامع الرواة، ۱/۳۰؛ معجم رجال الحدیث، ۱/۲۷۰؛

قاموس الرجال، ۱/۲۷۵-۲۶۱؛ معجم المؤلفین، ۱/۹۴.



ادامه تحصیل به بغداد رفت. ۱۴

۱. الفهرست ابن ندیم، ص ۸۷.
۲. رجال نجاشی، ۱/۱۰۶؛ الجامع فی الرجال، ۱/۳۰.
۳. تاریخ بغداد، ۱۸۳/۶.
۴. قاموس الرجال، ۱/۲۷۵، ۲۶۲/۲۶۱.
۵. اعیان الشیعه، ۲/۲۰۸؛ معجم رجال الحدیث، ۱/۲۷۰.
۶. همان.
۷. مروج الذهب، ۱/۱۲۳، ۳۴۸، ۲۰۲/۲، ۴۷۶/۳، ۱۶۹/۴؛ صوان الحکمه، ص ۲۸۲؛ اخبار الحکماء قفطی، ص ۲۱۰-۲۴۷؛ وفيات الاعیان، ۱۵/۲؛ ۱۱۵۴/۵؛ معجم الشعراء مرزبانی، ص ۵۱۷؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۲۵۸-۲۵۹؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۳۱۵-۳۲۱؛ طبقات الامم قاضی صاعد اندلس، ص ۵۱-۵۲؛ التعریف طبقات الامم، ص ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲؛ طبقات الاطباء ابن جلجل، ص ۳۹، ۴۰، ۷۳، ۷۴، ۷۶؛ منتخب صوان الحکمه، ۱۱۹-۱۲۹؛ المختصر فی اخبار البشر، ص ۲۵۹؛ مسالک الابصار فی ممالک الامصار، مجلد ۵، قسم ۲، ۲۹۱-۲۹۳؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ص ۲۸۵؛ تمه صوان الحکمه، بیهقی، ص ۴۱؛ سرح العیون ابن نباته، ص ۱۲۳؛ تاریخ الحکماء (نزهة الارواح وروضة الافراح) شهرزوری، ترجمه مقصود علی تبریزی، ص ۵۴، ۳۷۰-۳۷۲؛ معجم الادباء، ۳/۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲/۳۳۷؛ لسان المیزان، ۶/۳۰۷-۳۰۵؛ تاریخ الفلاسفة الاسلامی، لطفی جمعه، ص ۱-۱۲؛ عقود الجوهر، ص ۹۹-۱۰۸؛ تراث العرب العلمی، طوفان، ص ۱۳۷-۱۴۷؛ الخالدون العرب طوفان، ص ۳۷-۴۶؛ فهرس المخطوطات المصوره، ۲/۱۶۳؛ هدیة العارفين، ۲/۵۳۷-۵۴۴؛ دائرة المعارف اسلام، انگلیسی، ۲/۱۰۷۸-۱۰۷۹؛ معجم المؤلفین، ۱۳/۲۴۴-۲۴۵؛ الاعلام زرکلی، ۸/۱۹۵؛ اعیان الشیعه، ۱۰/۳۰۷؛ مستدرکات اعیان الشیعه، ۳/۳۴۹؛ ریحانة الادب، ۵/۹۶-۹۷؛ قاموس الاعلام، ۵/۳۸۹۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۱/۱۱۶ به بعد؛ معجم المطبوعات، ۲/۱۵۷۳-۱۵۷۴؛ مجانی الادب، ۳/۳۰۷؛ آداب اللغه، ۲/۲۱۲؛ مفتاح الکتوز، ص ۲۳۶-۲۷۳؛ الفهرس الشمیدی، ص ۵۴۵؛ المخطوطات المطبوعه، ۲/۱۱۱-۱۱۲؛ فلاسفة شیعه، ص ۴۴۹-۴۷۶؛ الذریعه، ۱/۳۷۷؛ الفلاسفة الاسلامیه و مرکزها فی التفکر الانسانی، ص ۳۷-۴۳؛ مقدمه های رسائل چاپ شده کندی، بروکلمان، ۱/۲۰۹، ملحق ص ۳۷۲؛ فیلسوف العرب والمعلم الثانی شیخ مصطفی عبدالرزاق معروف؛ مجلة لغة العرب، ۵/۳۰۲؛ مجلة المقتطف، ۸۵/۳۱۸-۳۲۶؛ مجلة الازهر، ۱۱/۲۲۳-۲۲۷ و ۲۰/۱۷۳-۱۹۹ و ۳۸۱-۳۷۸؛ مجلة الرساله، ۱۶/۵۱-۵۳؛ مجلة العرفان، ۳۴/۱۶۹-۱۷۱؛ مجلة الكتاب، ۶/۳۹۹-۴۰۵؛ مجلة کلیة الادب، ۱/۱۰۷-۱۴۸؛ مجلة الهلال، ص ۳۴۶۵/۵۰-۵۲.
۸. عیون الانباء، ص ۲۸۵.
۹. اخبار الحکماء، ص ۲۴۱.
۱۰. عیون الانباء، ص ۲۸۵.
۱۱. تمهید لتاریخ الفلاسفة الاسلامیه، ص ۳۱.
۱۲. تراث العرب العلمی، ص ۱۳۸؛ مقدمه رسائل کندی، ص ۴.
۱۳. عیون الانباء، ص ۲۸۶.
۱۴. معجم المؤلفین، ۱۳/۲۴۴.

بود و خود نیز شخصی دانشمند و نویسنده بود که از جمله آثار وی می توان کتاب الخیل را نام برد. ابن ندیم گفته است که این کتاب را دیده و بسیار خوب بوده است و کتاب دیگر او حروف القرآن است. پدر وی محمد بن سعدان نیز عالم بوده و از آثار پدرش کتاب القراءات است که کتابی بزرگ توصیف شده و کتاب دیگر پدر وی المختصر فی النحو است.^۱

برخی احتمال داده اند که وی همان ابراهیم بن مبارک بن عبدالله صاحب الترسی است که در ۲۶۲ ق زنده بوده است،^۲ که از ابوبکر بن عیاش حدیث شنیده و محمد بن مخلد از او حدیث نقل کرده است.^۳ ولی شوشتری اتحاد و یکی بودن وی با ابراهیم بن مبارک را بعید دانسته است.^۴

بیشتر رجال نویسان شیعه او را شیعه دانسته اند.^۵ اما شوشتری در این مطلب تردید کرده است، ولی نوشته است که با این حال وی فردی موثق است.^۶

۱۲. ابویوسف کندی^۷ (حدود ۱۸۵-۲۵۲ ق/ ۸۰۱-۸۶۶ م) ابویوسف یعقوب بن اسحاق بن صباح بن عمران بن اسماعیل بن محمد بن اشعث بن قیس کندی، مشهور به فیلسوف العرب، منجم، پزشک، مهندس، موسیقیدان و ریاضیدان پرآوازه عرب است. اصل وی از قبیله کنده و به اتفاق تمام مورخان و تذکره نویسان عربی الاصل است. پدرش اسحاق بن صباح از طرف مهدی و هارون عباسی امیر کوفه بود،^۸ و جدش نیز از طرف بنی هاشم حکومت داشته است.^۹ نیای بزرگ وی اشعث بن قیس، از اصحاب پیامبر اسلام (ص) بود که پیش از اسلام، امارت قبیله کنده را به عهده داشت؛ چنان که نیای بزرگتر وی قیس بن معدی کرب نیز امیر قبیله کنده بود و اعشی شاعر او را در چهار قصیده مطول مدح کرده است.^{۱۰}

تاریخ تولد و زادگاه وی به درستی روشن نیست؛ برخی نوشته اند که وی در حدود ۱۸۵ قمری/ ۸۰۱ میلادی، در کوفه دیده به جهان گشوده است؛^{۱۱} اگرچه سندی برای این ادعا ارائه نشده، اما از آن جا که پدر و اجداد وی حاکمان کوفه بوده اند، خود قرینه ای است برای صحت این ادعا.^{۱۲} سلیمان بن حسان گوید: وی شریف الاصل و بصری بود و از بصره به بغداد رفت و به فراگیری دانش پرداخت.^{۱۳} بعضی هم نوشته اند که وی در واسط یا کوفه زاده شد و در بصره نشو و نما یافت و بعد برای

او کودکی بیش نبود که پدرش را از دست داد و در کوفه، در حالی که از عنوان و حیثیت پدر و ثروت وی بهره‌مند بود، بزرگ شد.^۱ از تحصیلات و استادان وی نیز اطلاع چندان دقیقی نداریم؛ جز این‌که نوشته‌اند وی در بصره به تحصیل پرداخت، سپس برای تکمیل دانش خود، رهسپار بغداد گردید. او در مدت حیات خود بین کوفه زادگاه خویش و بصره و بغداد در رفت و آمد بود، ولی بیشتر عمرش را در بغداد سپری کرد. این سه مرکز، مراکز و ستاد نهضت‌های فکری و علمی جهان اسلام بود و نقطه تلاقی تمامی امواج فرهنگی و محلّ مبارزه مذاهب و طریقه‌های مختلف و تمایلات مذهبی و فرق اسلامی به‌شمار می‌رفت.^۲

کندی زبان یونانی را به‌خوبی می‌دانست، زیرا کتاب‌های فلسفی فراوانی از زبان یونانی به عربی ترجمه کرد و ابو‌معشر بلخی، یکی از شاگردانش، او را از مترجمان زبردست دانسته است.^۳ قفطی درباره‌ی وی نوشته است: او در فنون حکمت متبحر و در حکمت یونانی و فارسی و هندی، بسیار وارد بود و در آنها استاد و در احکام نجوم و سایر علوم و فنون مهارت داشت.^۴ با توجه به این‌که وی فلسفه ایرانی و هندی را به‌خوبی می‌دانسته، به احتمال زیاد به زبان‌های فارسی (پهلوی) و سانسکریت نیز آشنایی کامل داشته است.^۵

وی شاگردان بسیاری داشت که بعضی از آنها خود از اقطاب بزرگ تفکر اسلامی در دوره خود بودند که از آن جمله می‌توان به محمدبن یزید معروف به «دیس»،^۶ زرنب، احمدبن طیب سرخسی فیلسوف، ابوزید احمدبن سهل بلخی و ابو‌معشر جعفر بن محمد بلخی اشاره کرد.^۷

او را مردی مؤمن و معتقد به اسلام و متمسک به عقاید و احکام اسلامی دانسته‌اند، تا آن‌جا که نوشته‌اند بر اثر عمل به احکام شریعت، با این‌که بیمار بود و درمانش منحصر به خوردن شراب بود، از خوردن آن سر باز زد. در نتیجه گرفتار بیماری‌های گوناگون شد و درگذشت.

دانشمندان قدیم و جدید کندی را بسیار ستوده‌اند؛ از جمله، ابن‌ندیم درباره‌ی وی گفته است: وی دانشمند زمان خود و یگانه روزگار خویش در شناخت علوم قدیم و دانش‌های روز بود و به فیلسوف العرب شهرت داشت و کتاب‌هایش در علوم مختلف، مانند منطق، فلسفه، هندسه، حساب، ارثماقیطی،

موسیقی، نجوم، جغرافی و طب زبانزد همه است.^۸ ابو‌معشر بلخی از شاگردان وی گوید: حاذقان در ترجمه علوم به زبان عربی در اسلام چهار نفرند: حنین بن اسحاق، یعقوب کندی، ثابت بن قره حراری، عمر بن فرحان طبری.^۹ قاضی صاعد اندلسی گوید: در میان عرب فیلسوفی غیر از کندی و همدانی نیست و فلسفه‌دانی منحصر به این دو نفر است و من غیر از این دو کسی دیگر را نمی‌شناسم.^{۱۰}

ابن یونس درباره‌ی وی گفته است: کندی فاضل زمان خود در معرفت و شناخت همه علوم بود و او فیلسوف العرب است.^{۱۱} ابن ابی‌اصیبه گوید: کندی تألیفات گرانقدر و رساله‌های بسیار در تمامی علوم داشته است. ابن نباته گوید: دولت معتصم عباسی به وجود کندی و به تألیفات وی درخشندگی و عظمت خاصی داشت و تألیفات کندی بسیار است. ابو‌حیان توحیدی نیز درباره‌ی وی گفته است: کندی در علوم مختلف، تألیفات و رساله‌های متعدّد داشت که در بین مردم نفوذ بسیاری پیدا کرد و مردم از آثار وی به صورت شگفت‌آوری استقبال می‌کردند.^{۱۲} افکار و اندیشه‌ها و دانش گسترده‌ی وی مورد تحسین و تقدیر دانشمندان جدید نیز قرار گرفته و به آثار او توجه فراوانی شده و بسیاری از تألیفات او را به زبان‌های لاتین ترجمه کرده‌اند. بیکن گوید: کندی و حسن بن هیشم و بطلمیوس در صف مقدم دانشمندان هستند.^{۱۳}

با این حال، برخی از دانشمندان اسلامی به افکار و آثار وی حمله کرده‌اند؛ از جمله، قاضی صاعد اندلسی با این‌که در آغاز از او تعریف کرده، نوشته است: کتاب‌های منطقی کندی،

۱. مقدمه رسائل کندی، ص ۵-۶.

۲. فلاسفة شیعه، ص ۴۶۵.

۳. عیون الانباء، ص ۲۸۶.

۴. اخبار الحکماء، ص ۲۴۰.

۵. عیون الانباء، ص ۲۸۶.

۶. همان.

۷. اخبار الحکماء، ص ۲۴۶؛ معجم الادباء، ۹۸/۳.

۸. الفهرست، ص ۳۱۵.

۹. عیون الانباء، ص ۲۸۶.

۱۰. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۰۷.

۱۱. تراث العرب العلمی، ص ۱۲۸.

۱۲. عیون الانباء، ص ۲۸۶؛ سرح العیون، ص ۱۲۳؛ المقایسات توحیدی، ص ۸۵.

۱۳. تراث العرب العلمی، ص ۱۳۸-۱۳۹.

عبّاسی به زندگی ادامه داد و مدّت زیادی از دستگاه خلافت برکنار بود، زیرا محمد و احمد، فرزندان موسی بن شاکر، با دسیسه و نیرنگ، متوکلّ عباسی را بر او خشمگین ساختند و متوکلّ دستور داد کندی را تازیانه زنند و فرزندان موسی از این موقعیت استفاده کرده و کتابهای وی را، که متوکلّ مصادره کرده بود، به چنگ آوردند و کتابخانه‌ای به نام کندیّه تشکیل دادند. البتّه برخی گفته‌اند که علّت خشم متوکلّ بر کندی، این بود که وی معتزلی بود و متوکلّ سخت دشمن معتزله بود. این ادّعا دلیل و مدرکی ندارد، ولی می‌توان گفت که با توجه به زد و خورد افکار و اندیشه‌ها و عقاید مذهبی در مفر خلافت، دور از انتظار نیست که به‌همین دلایل و به‌ویژه اگر انتساب تشیع به کندی درست باشد، به‌دلیل تمایلات شیعی‌گری وی، متوکلّ بر او خشمگین شد.

در تأیید این نظریّه می‌توان به گفته‌های عالمان شیعی استناد کرد. سیّد بن طاووس درباره کندی گفته است: از کسانی که شهرت به علم نجوم دارند و گفته شده است که از علمای شیعه‌اند، شیخ فاضلی کندی است. آقابزرگ ضمن نقل این مطلب از سیّد بن طاووس، کندی را در شمار مؤلّفان شیعه آورده و بعضی از تألیفات وی را ذکر کرده است.^۷ دلایلی که برای شیعه‌بودن وی ارائه شده عبارت‌اند از: وی و خاندان او در کوفه می‌زیسته‌اند و کوفه محلّ زندگی شیعیان و مرکز تشیع بوده است؛ همچنین بصره، که به‌قولی محل نشو و نمای کندی بوده است؛ دیگر این که کندی در رساله‌ها و آثار خود عباراتی دارد که عادتاً شیعیان آنها را به کار می‌برند؛ چنان‌که در فی سجود الحرم الاقصی و خاتمه آن می‌نویسد: «و الحمد لله ربّ العالمین و الصلاة علی محمد المصطفی و آله الطاهرین».^۸ به‌هرحال، اگر این ادّعا درست باشد، دلیل خشم متوکلّ بر کندی را می‌توان توجیه کرد.

کمتر در علوم مورد استفاده است، زیرا از صنعت تحلیل خالی است و روشن است که بدون صنعت تحلیل، شناختن و بازیافتن حق از باطل، امکان ندارد. کندی از صناعت ترکیب، که در آثارش به آن بها داده و آورده، گویا منظورش همان صنعت تحلیل است، ولی این مطلب کافی نیست و فقط کسانی از آن بهره می‌برند که مقدمات مهمّی را در علوم دیده باشند. سپس می‌افزاید: کندی رساله‌های بسیاری در علوم دارد که در آنها آرای فاسد و باطل و شیوه‌هایی دور از واقعیت به کار برده است.^۱ ابن ابی‌اصیبه، ضمن اعتراض به قاضی صاعد، گفته است: اظهارات و انتقادات قاضی صاعد علیه کندی با این که بسیار شدید بوده، اما از مقام علمی وی نکاسته و مانع استقبال مردم از کتابهای کندی نشده و هنوز مردم از آثار وی استفاده می‌کنند.^۲

در افکار و عقاید کندی رنگها و جلوه‌هایی مختلف از فلسفه یونان، به‌ویژه فلسفه افلاطون و ارسطو که بر سایر افکار فلسفی در آن دوره غلبه داشت، دیده می‌شود، اما از حق نمی‌توان گذشت که اندیشه و تفکر کندی هر نوع فلسفه، علم و فرهنگ را که در ظرف آن زمان جاگیر شده بود، در برگرفت، تا آن‌که شهرت او در ترجمه منابع یونانی و چه‌بسا پهلوی و سانسکریت و علم و فلسفه در دربار مأمون و معتصم عبّاسی و در میان دانشمندان زمان خود و پس از آن تثبیت شد و نزد مأمون و معتصم عبّاسی و خلفای پس از آنان از مقام و منزلت والایی برخوردار شد.^۳ وی به ترجمه کتابهای یونانی به عربی پرداخت و نیز ترجمه‌های دیگران را تصحیح می‌کرد. در دیوان خراج (اداره مالیات) نیز به کار مشغول بود.^۴ او تعداد ۲۶۵ رساله در حساب، هندسه، فلسفه، منطق و سایر علوم نوشت. او در نظر داشت که علم طب و بهداشت و موسیقی را بر مبنای نسبتهای ریاضی پایه‌گذاری کند. یکی از موضوعاتی که او بررسی کرد، پدیده مدّ و جزر بود. وی در قوانین تحدید و تعیین سرعت اجسامی که در هوا ساقط می‌شوند نیز تحقیق و مطالعه کرد.^۵ او بسیاری از کتابهای فلسفی را به عربی ترجمه کرد و مشکلات و مسائل مبهم آنها را توضیح داد و بسیاری از آنها را تلخیص نمود و بر برخی از آنها شرح و تفسیر نوشت.^۶

کندی در اواخر دوره زندگانی‌اش دور از دربار خلفای

۱. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۲. عیون الانباء، ص ۲۸۷.

۳. تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیه، ص ۳۱.

۴. عیون الانباء، ص ۲۸۷.

۵. تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیه، ص ۳۱.

۶. عیون الانباء، ص ۲۸۶.

۷. الذریعه، ۳۷۷/۱، به نقل از فرج المهموم.

۸. رسائل کندی، پاورقیهای استاد محمّد عبدالهادی.

ابوجعفر احمد بن یوسف، در کتاب حسن العقبی نوشته است: محمد و احمد، فرزندان موسی بن شاکر، در زمان متوکل درباره کسانی که فکر می‌کردند ممکن است در علم و دانش برتر و مقدم باشند، به دسیسه می‌پرداختند، تا آنها را از دستگاه خلافت دور سازند. مثلاً سند بن علی را، که از مهندسان و دانشمندان بود، از دربار متوکل دور ساختند و او را به مدینه السلام بغداد تبعید کردند و درباره کندی کار سعایت به جایی رساندند که متوکل وی را تازیانه زد و کتابهایش را مصادره کرد و به فرزندان موسی بن شاکر بخشید. به علاوه، حفر نهر معروف جعفری و ساختن آن را به آنها واگذار کرد، ولی آنها نتوانستند از عهده این کار به خوبی برآیند. متوکل، سند بن علی را به نزد خود فراخواند و چون بنو موسی داستان فراخوانده شدن سند بن علی از جانب متوکل را شنیدند، بسیار ترسیدند، زیرا اگر وی می‌آمد و با متوکل ملاقات می‌کرد، ممکن بود هلاک شوند، زیرا متوکل گفته بود که اگر آنها کارشان را درست انجام نداده باشند و اموال مرا حیف و میل کرده باشند، در کنار همان نهر آنها را به دار می‌آورم. چون سند بن علی با متوکل ملاقات کرد و از نزد وی خارج شد تا مأموریت متوکل را به انجام برساند و کار فرزندان بنو موسی را بررسی کند و نظر دهد، محمد بن موسی به سند بن علی گفت: ما از تو معذرت می‌خواهیم که در حق تو بی‌مهری کردیم و باعث اخراج تو از دستگاه متوکل شدیم، ولی حال از تو می‌خواهیم که به داد ما برسی و راه چاره را به ما معرفی کنی، تا ما از ورطه هلاکت نجات یابیم. سند بن علی گفت: شما دشمنی و اختلاف مرا با کندی می‌دانید، ولی پیروی کردن از حق و حقیقت بهتر است. بنابراین، من به این شرط به شما کمک می‌کنم که شما کتابها و رساله‌های کندی را به وی بازگردانید و هر وقت رسید او مبنی بر بازگرداندن کتابهایش به دستم رسید، مشکل شما را حل خواهم کرد. محمد بن موسی و برادرش کتابهای کندی را به وی بازگردانیدند.^۱

کندی پس از عمری تلاش، تدریس و تألیف، به گفته ماسینیون در ۲۴۶ق،^۲ و به گفته دیگری ۲۵۲ق و به قولی ۲۶۰ یا ۲۶۵ یا ۲۴۰ یا ۲۵۰ق^۳ چشم از جهان فرو بست و در همان بغداد به خاک سپرده شد.

با توجه به این که بیشتر مورخان سال مرگ وی را ۲۵۲ق

نوشته‌اند، ما نیز همین تاریخ را برگزیدیم، اما این احتمال را هم از نظر دور نداریم که وی در ۲۶۰ یا ۲۶۵ق درگذشته باشد، زیرا شاگرد وی ابوزید بلخی، در ۳۲۲ق درگذشته است. نظر به این که در هنگام مرگ بیش از هشتاد سال داشته است،^۴ می‌بایست در ۲۴۲ق متولد شده باشد. از سوی دیگر، اگر سندی در ۲۴۶ یا ۲۵۰ یا ۲۵۵ق درگذشته باشد، نمی‌توان باور کرد که ابوزید بلخی، این همه دانش را نزد کندی در چهار یا هشت یا سیزده سالگی فرا گرفته باشد و معقول آن است که مرگ کندی را در ۲۶۵ق بدانیم تا بتوان ابوزید بلخی را شاگرد وی دانست. ابن ندیم با استناد به برخی از اقوال وی او را بخیل دانسته است.^۵ شاید استناد ابن ندیم و دیگران درباره بخل کندی به وصایای وی به فرزندش باشد؛ آن جا که به فرزند خود توصیه می‌کند و می‌گوید: ای فرزندم! پدر به منزله پروردگار است و برادر به منزله دام و تله و عمو به منزله غم و اندوه و دایی به منزله سختی، گرفتاری و گزند و فرزند به سان بیماری و اندوه، و نزدیکان و اقوام، همچون عقربهایند که باید سخت مواظب آنها باشی. ای فرزند! نه گفتن در جواب پرسش، بلا را از تو دور می‌سازد و بله گفتن در جواب درخواست دیگران، نعمت را از تو زایل می‌سازد و شنیدن موسیقی، در تو ایجاد التهاب و درد شدید می‌کند، زیرا وقتی انسان موسیقی را می‌شنود، شادمان و مسرور می‌شود و حال طرب به او دست می‌دهد و دست به اسراف می‌زند و بیچاره می‌گردد و غصه می‌خورد و بیمار می‌شود و می‌میرد. ای فرزند! دینار، نصیب و قسمت است که اگر آن را صرف و خرج نمایی از میان می‌رود و درهم به منزله زندانی است که اگر آن را خارج کنی، فرار می‌کند و مردم به منزله بیگاران هستند که باید آنها را بدوشی و اموالشان را بگیری، اما اشیا و اموال خویش را از دستبرد آنها حفظ کنی.^۶ این نسبتها با توجه به سخنان دیگر او سازگار نیست، زیرا کندی می‌گوید: چقدر قبیح است بخل برای انسان عاقل. درجایی دیگر می‌گوید: بخیل همیشه ذلیل است؛ بخیل غیر اصیل است

۱. عیون الانباء، ص ۲۸۶-۲۸۷.

۲. مقدمه رسائل کندی، ص ۵-۶؛ معجم المطبوعات، ۱۵۷۳/۲.

۳. معجم المؤلفین، ۲۴۴/۱۳؛ ریحانة الادب، ۹۷/۵.

۴. معجم الانباء، ۶۲/۳-۶۳.

۵. الفهرست، ص ۳۱۵-۳۱۶.

۶. عیون الانباء، ص ۲۸۸.

العطر؛ المدّ والجزر؛ ذات الشعبين؛ الشعاعات.^۶ بیشتر آنها در کتابخانه‌های اروپا و آمریکا موجود هستند و برخی نیز در کتابخانه‌های کشورهای اسلامی وجود دارند؛ کتاب فی کیمیا المطر والتصیّدات، که نسخه‌ای از آن به شماره ۳۵۹۴ در کتابخانه ایا صوفیه ترکیه موجود است.

بسیاری از ابیات و اشعار وی را می‌توان در تذکره‌ها و منابع تاریخی به دست آورد.^۷

درباره شیفتگی وی به کتاب می‌توان گفت که او غیر از این که در دستگاه خلافت عباسی دسترس به منابع فراوانی از کتب فلسفی، منطقی و سایر علوم داشت و برخی را خود ترجمه می‌کرد و بر ترجمه بعضی نظارت داشت و تصحیح می‌کرد، خود نیز دارای آن همه آثار علمی و فلسفی بود. وی برای استنساخ کتابهای خود و دیگران، چند ورّاق و مستنسخ را به خدمت گرفته بود؛ اسامی آنها عبارت‌اند از: حسنویه، نفظویه، سلمویه و رحمویه که گویا همه آنها ایرانی و خوش خط بوده‌اند و نزد او به ورّاقی اشتغال داشته‌اند.^۸ بی‌گمان وی دارای کتابخانه‌ای بزرگ و نفیس بوده است و این کتابخانه حاوی منابع فراوانی در کلیه رشته‌های علوم و فنون آن زمان بوده است، زیرا گستردگی دانش کندی در رشته‌های مختلفی چون فلسفه، منطق، ریاضیات، هندسه، نجوم، موسیقی، پزشکی، جغرافی و سایر علوم و فنون، به صراحت بیان می‌دارد که وی صاحب کتابخانه‌ای بزرگ بوده و شیفتگی وی را به کتاب و دانش آشکار می‌سازد.

او پس از مطالعه کتاب المؤنّس فی الموسیقی، تألیف منصور بن طلحة بن طاهر بن حسین، چنین گفته است: این کتاب مؤنّس و یار انسان است؛ چنان‌که مؤلّف آن را مؤنّس نامیده است.^۹ باز می‌گوید: نگاه کردن در کتابهای حکمت، جشن

واصالت ندارد؛ هرکس بخلش زیاد باشد، خوراک او کم است. روزی کسی از او پرسید: بخیل‌ترین مردم کیست؟ کندی پاسخ داد: کسی که بخل ورزد در چیزی که بخشش آن به دیگران در آن چیز هیچ نقصی ایجاد نمی‌کند و از ملکیت انسان خارج نمی‌سازد. پرسید که آنچه از ملکیت او خارج نمی‌شود و نقصی در بخشش آن به دیگری وجود ندارد، چیست؟ جواب داد که آن علم است، زیرا بخشیدن علم و یاد دادن آن به دیگران، نه تنها در آن کاستی و نقصانی پدید نمی‌آورد و از ملکیت شخص خارج نمی‌سازد، که این بخشش سبب افزایش آن می‌گردد و ثمره آن زیاد می‌شود و آثار آن برای همیشه باقی می‌ماند؛ هم در این دنیا و هم در آخرت.^۱

کندی دارای آثار و تألیفات فراوانی است. این‌ندیم شمار تألیفات او را ۲۴۵ عنوان ذکر کرده، که کتابهای فلسفی وی ۲۲ عنوان؛ منطق ۱۰؛ حساب ۱۳؛ کرویات ۸؛ موسیقی ۷؛ نجوم ۱۹؛ هندسه ۲۳؛ فلکیات ۱۶؛ طب ۲۲؛ احکامیات ۱۰؛ جدلیات ۱۷؛ نفسیات ۵؛ سیاست ۱۲؛ احداثیات ۱۵؛ ابعادیات ۸؛ تقدمیات ۵؛ انواعیات ۳۳ عنوان است.^۲ برخی تعداد آثار وی را تا ۲۶۵ عنوان ذکر کرده‌اند و حتی ابن ابی اصیبه، شمار آثار او را ۲۶۹ عنوان ذکر کرده است.^۳

بیشتر این آثار از میان رفته است و برخی از آنها را که موجود است می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آثار چاپ شده و آثار خطی. در میان آثار وی که چاپ شده می‌توان به چهارده رساله وی تحت عنوان رسائل کندی اشاره کرد که به کوشش محمّد عبدالهادی، در ۱۹۵۰م در دو جلد منتشر شده است؛ رساله فی التنجیم که چاپ شده است؛ الادویة المرکبه که با ترجمه لاتین آن در اروپا به چاپ رسیده است؛ السیوف واجناس؛ القول فی النفس؛ خمس رسائل با ترجمه لاتین؛ الفلسفة الاول فیما دون الطبیعیات والتوحد که به نام الکندی الی المعتمم بالله فی الفلسفة الاولی چاپ و منتشر شده است؛ مؤلّفات الکندی فی الموسیقی که به دست زکریّا یوسف در بغداد انتشار یافته است؛ رساله الکندی فی عمل الساعات؛ عمل السیوف؛ حوادث الجوّ، که همگی چاپ و منتشر شده‌اند؛^۴ رساله فی ملک العرب و کیمیته، که در ۱۸۵۷م در لایپزیک چاپ شده است.^۵

برخی از آثار خطی وی عبارت‌اند از: اختیارات الایام؛ تحاویل السنین؛ الهیات ارسطو؛ رساله فی الموسیقی؛ الترفق فی

۱. صوان الحکمه، ص ۲۹۳، ۲۹۶.

۲. الفهرست، ۳۱۵-۳۲۰.

۳. عیون الانباء، ص ۲۸۹-۲۹۳.

۴. الاعلام زرکلی، ۱۹۵/۸.

۵. معجم المطبوعات، ۱۵۷۴/۲.

۶. الاعلام، ۱۹۵/۸.

۷. عیون الانباء، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۸. اخبار الحکماء، ص ۲۴۴؛ الفهرست، ص ۳۲۰.

۹. الفهرست، ص ۱۳۰.

و شادی نفوس ناطقه است.^۱

وی درباره ارزش علم و فراگیری و تواضع در برابر آن چنین گفته است: عاقل گمان می‌کند که بالاتر از دانش وی هنوز علمی دیگر است و او همیشه در مقابل آن زیادی فروتن است و برعکس جاهل گمان می‌کند که به اوج معرفت و دانش رسیده است؛ لذا همیشه با تکبر و نخوت با مردم رفتار می‌کند. از این رو، مردم از او دوری می‌نمایند و او را تنها می‌گذارند.^۲

احمد بن طیب سرخسی، شاگرد وی، از کندی نقل می‌کند که گفت: ای فرزندم! هر نوشته و کتابی را که به دستت می‌رسد، اگر می‌توانی و وقت آن را داری استنساخ کن، زیرا آنچه را در دفترت می‌نویسی و کاغذ سفید دفتر تو با آن نوشته‌ها سیاه می‌شود، بهتر است از آن برگهایی که از دفترت سفید می‌ماند. در سخنی دیگر از او آمده است: بهترین کلام آن است که عقل را در معنا، صفا و جلا بخشد و طبع آدمی را در جهت تألیف، عافیت عنایت کند. بنابراین، در چنین کلامی، صواب مراد حلاوت و شیرینی گفتار با هم جمع می‌شود.^۳

او در برحذر داشتن مردم از ایجاد نقصان در قوای فکری خویش، چنین می‌گوید: اگر انسانی، پست‌ترین عضو بدن خویش را فاسد کند، دیگران او را سرزنش می‌کنند و در پیشگاه عقل و خرد محکوم می‌شود؛ چه رسد به این که اشرف اعضای خویش و بهترین قوای خود را، فاسد سازد، که آن قوه عقلانی و دماغی است، زیرا از قوه دماغ و عقل است که قوای حسّاسه و افعال خوب صادر می‌شود.

همچنین می‌گوید: هر کس حکمت را راهنمای خویش سازد، مردم او را پیشوای خود می‌سازند، و هر کس زبانش را نگاه دارد، یاران و دوستانش زیاد می‌شوند و همه مردم را برادر خود می‌سازد.^۴ سجستانی بسیاری از سخنان حکمت‌آمیز وی را ذکر کرده است.^۵ مسعودی نیز بسیاری از نظریات و اقوال و عقاید وی را نقل کرده است.^۶

۱۳. ابو حاتم سجستانی بصری (۱۷۲-۲۵۵/ق ۷۸۸-۸۶۹م)

ابو حاتم سهل بن محمد بن عثمان بن قاسم بن یزید جُسمی، ادیب، نحوی، لغوی بصری که اصل وی از سیستان است؛ چنان که خود وی به این امر تصریح کرده است.^۸ اما یاقوت حموی به نقل از محمد بن طاهر مقدسی آورده است که محمد بن یوسف

گفته است ابو حاتم سجستانی از قریه‌ای به نام سجستانه از توابع بصره است. سپس می‌گوید ابن ابی نصر گفته است که با همه کوشش و تحقیقی که از اهل بصره به وجود آمد، آنان از چنین قریه‌ای اطلاعی نداشتند.^۹ با توجه به این که نوشته‌اند وی در سیستان املاکی داشته که از خاندان وی باقی مانده و به ابو حاتم به ارث رسیده و خود ابو حاتم به این مطلب اشاره کرده،^{۱۰} می‌توان یقین پیدا کرد که وی اهل سیستان بوده است و گویا در همان جا نیز چشم به جهان گشوده و بعدها به بصره رفته و در آن جا مقیم شده است. ابن خلکان نیز به این مطلب اشاره کرده است.^{۱۱}

تاریخ تولد وی را به اختلاف در حدود ۱۶۵/ق ۷۸۱ در

۱. صوان الحکمه، ص ۲۸۲.

۲. عیون الانباء، ص ۲۸۸.

۳. صوان الحکمه، ص ۲۸۳، ۲۸۶.

۴. همان، ص ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲.

۵. همان، ص ۲۸۳-۲۹۶.

۶. مروج الذهب، ۱/۱۳۳؛ ۲/۲۰۲؛ ۳/۴۷۶؛ ۴/۱۶۹.

۷. المعارف ابن قتیبه، ص ۶۷، ۱۸۱، ۴۱۱، ۴۵۳، ۴۵۴؛ الجرح

والتعديل، ۴/۲۰۴؛ فقات ابن جبان، ۸/۲۹۳؛ مراتب النحویین، ص ۸۰؛

امالی قالی، ۲/۱۳، ۲۵۷، ۲۶۰؛ اخبار النحویین و اللغویین، ص ۹۴-۹۶؛

الفهرست ابن ندیم، ص ۶۴؛ الانساب سمعانی، ۳/۲۲۶ (۴۶/۷)؛

المتنظم ابن جوزی، ۱۷/۱۹؛ ۱۲/۹۱-۹۲؛ المعجم المشتمل، ص ۱۳۹؛

نزعة الایمان، ص ۱۸۹-۱۹۱؛ الاذکیاء ابن جوزی، ص ۵۷؛ معجم الادباء،

۱۱/۲۶۳-۲۶۵؛ الکامل ابن اثیر، ۷/۱۳۶؛ فهرست ابن خیر، ص ۴۷۹،

۴۸۸، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۳۷؛ انباه الرواة قفطی، ۲/۵۸-۶۴؛

وفیات الاعیان، ۲/۴۳۰-۴۳۳؛ تهذیب الکمال، ۱۲/۲۰۱-۲۰۷؛ العبر،

۱/۲۵۵؛ ۲/۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲/۲۶۸؛ الکاشف، ۱/۳۲۶؛ تاریخ

الاسلام (حوادث و وفیات ۲۵۱-۲۶۰ق)، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ معجم

البلدان، ۳/۴۴؛ البدایة و النهایة، ۱۱/۲، ۳؛ غایة النهایة، ۱/۳۲۱-۳۲۰؛

طبقات النحاة ابن قاضی شبهة، ۱/۳۶۱-۳۶۴؛ مرآة الجنان، ۲/۱۵۶؛

الوافی بالوفیات، ۱۶/۱۴-۱۶؛ نورالقبس، ص ۲۲۵؛ تاریخ العلماء

النحویین، ص ۷۳؛ المقرّب ابن عصفور، ۱/۱۸۲؛ تهذیب التهذیب،

۴/۲۵۷؛ تقریب التهذیب، ۱/۳۳۷؛ النجوم الزاهرة، ۲/۳۳۲؛ طبقات

المفسرین، ۱/۲۱۰-۲۱۲؛ البلغة فی ائمة اللغة، ص ۹۳؛ شذرات الذهب،

۲/۱۲۱؛ مشارق الاشواق، ۱/۴۶؛ بغیة الوعاة، ۱/۶۰۶-۶۰۷؛ دیوان

الاسلام، ۲/۱۴۷-۱۴۸؛ هدیة العارفين، ۱/۴۱۱؛ الاعلام زرکلی،

۳/۱۴۳؛ معجم المؤلفین، ۴/۲۸۵-۲۸۶؛ تاریخ لادب العربی،

۲/۳۱۷-۳۱۸؛ ۱/۱۰۷؛ ۱/۱۶۷؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی،

۵/۳۱۱-۳۱۶.

۸. طبقات الشعراء، ابن معتر، ص ۴۰۱.

۹. معجم البلدان، ۳/۴۴.

۱۰. التخل، ابو حاتم سجستانی، ص ۱۰۴.

۱۱. وفیات الاعیان، ۲/۴۳۰.

ساخت و بغداد را جای درنگ کردن ندید و فوراً به بصره بازگشت و اهل بغداد نتوانستند از او چیزی بیاموزند.^۶

او عالمی برجسته و پرورده مکتب بصره و مایه افتخار آن مکتب و مردم بصره بود و بصریان او را استاد و شیخ خود می دانستند و کتاب مهمّ القراءات وی را همچون کتابهای الحیوان جاحظ، العین خلیل بن احمد و الکتاب سیویه بزرگ می شمردند و به آن افتخار می کردند.^۷ مقام و موقعیت علمی وی را استادانش نیز ستوده اند. ابوزید انصاری، ریاشی و حضرمی، دانش و مقام علمی وی را ستایش کرده اند، تا آن جا که ابوزید گفته است: پس از من نزد ابوحاتم دانش بیاموزید.^۸ و از آن پس وی به منزله یک شخصیت علمی و پرنفوذ اجتماعی در بصره درآمد، تا آن جا که وقتی والی جدید بصره می خواست وارد بصره شود، ابوحاتم، که مقدم العلماء بود، نزد والی حضور یافت و شرکت کنندگان در جلسه عمومی معارفه را تعیین کرد.^۹

کسانی چون ابوداود، نسائی، ابراهیم بن حمید کلایزی نحوی، ابراهیم بن ابی طالب نیشابوری، ابراهیم بن مهدی اُتلی، احمد بن علی بن جارود جارودی اصفهانی، حرب بن اسماعیل کرمانی حنظلی، ابن خلّاد رامهرمزی، ابوبشیر محمد بن احمد دولابی، ابوبکر بن اسحاق بن خزیمه، ابوبکر بن درید از دی لغوی، و... از او دانش آموخته و حدیث شنیده و روایت کرده اند.^{۱۰} ابوحاتم در علم لغت بسیار برجسته بود و یکی از پیشوایان این علم به شمار می رفت و وی را در طبقه سوم لغویان قرار داده اند،^{۱۱} و آرای وی مورد توجه ابن درید شاگرد او و محدثانی چون ابوداود سجستانی در تفسیر احادیث قرار گرفته است.^{۱۲} با این حال، وی در نحو موقعیت چندانی به دست

بصره^۱ و ۱۷۲/ق/۷۸۸م^۲ نوشته اند که روایت دوم مشهور تر است. وی در محیط علمی بصره، نزد اساتید و شیوخ بزرگ آن دیار دانش آموخت. به گفته فیروزآبادی وی صد هزار دیناری که از پدر خویش به ارث برده بود، در راه فرا گرفتن دانش مصرف کرد.^۳ اساتید وی عبارت اند از: ابوزید سعید بن اوس انصاری نحوی، عبّاد بن صهیب، عبدالله بن رجاء غدانی، ابو عبدالرحمان عبدالله بن یزید مقری، ابو عامر عبدالملک بن عمرو عَقَدی، عبدالملک بن قُزَیب اصمعی، عبید بن عقیل هلالی مقری، ابوجابر محمد بن عبدالملک مکی، محمد بن عبدالله عُبَی اخباری، ابو عبیده مَعمر بن مثنی.^۴

از سفرهای علمی و سیاحتی ابوحاتم اطلاعی در دست نیست، ولی بعید نیست که به ایران، به ویژه سیستان، خاستگاه خویش، سفر کرده باشد، چون اطلاعات دقیق جغرافیایی از شهرهای ایران به دست داده است. از تنها سفر وی به بغداد، چنین خبر داده اند که هنگامی که ابوحاتم به بغداد رفته بود، روزی در مسجد در میان جمعی نشسته و به مباحثه و مناظره مشغول بود، ناگهان کسی درباره آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ»^۵ از وی پرسید که واحد کلمه «قوا» چیست؟ ابوحاتم گفت: «ق.» پرسید: برای تثنیه آن چه می گویند؟ جواب داد «قیا.» پرسید جمع آن چیست؟ پاسخ داد: «قوا.» سائل گفت: حال برای من هر سه را پشت سر هم بگو و ابوحاتم گفت: «ق - قیا - قوا.» در این هنگام مردی از عوام الناس که در آن جا بود، به رفیق خود گفت، تو اثاثیه مرا نگاه دار تا من بروم و زود برگردم. سپس به نزد مأموران حکومتی و رئیس شرطه بغداد رفت و گفت: زندیقی را شناختم که در مسجد، قرآن را به آواز خروس می خواند. رئیس شرطه بغداد عده ای از مأموران را همراه آن مرد گسیل داشت؛ ابوحاتم گوید: ما ندانستیم که مأموران کی و چگونه وارد مسجد شدند و بر ما هجوم آوردند و ما را دستگیر ساخته و به مرکز شرطه بردند؛ وقتی به آن جا رسیدیم، رئیس شرطه ماجرا را پرسید و من جلو رفتم و ماجرا را شرح دادم، ولی وقتی از ماجرا آگاه شد و به کنه مطلب پی برد، مرا به خاطر طرح مسائل پیچیده سرزنش کرد و گفت: آیا کسی مانند تو باید در میان عوام الناس چنین مسائلی را طرح کند؟ سپس یاران مرا ده نفر ده نفر، تازیانه زد و گفت دیگر چنین سخنانی را مطرح نسازید. این ماجرا، ابوحاتم را بسیار آزرده خاطر

۱. تاریخ الادب العربی فروخ، ۳۱۷/۲.

۲. دیوان الاسلام، ۱۴۷/۳.

۳. البلغة فی تاریخ ائمة اللغة، ص ۹۴.

۴. تهذیب الکمال، ۲۰۲/۱۲.

۵. تحریم: ۶.

۶. بغیة الوعاة، ۶۰۶/۱.

۷. طبقات النحویین و اللغویین، ص ۱۰۱؛ نورالقیس، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۸. طبقات النحویین و اللغویین، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ انباه الرواة قفطی، ۶۰/۲.

۹. وفیات الاعیان، ۴۳۱/۲-۴۳۲.

۱۰. تهذیب الکمال، ۲۰۲/۱۲-۲۰۳.

۱۱. تهذیب اللغة، ۲۲/۱.

۱۲. اخبار النحویین البصریین سیرافی، ص ۹۶؛ سنن ابوداود، ۱۰۶/۲.

نیارود؛ تا جایی که پس از دوری از نحو و گرایش به علم لغت، نحو را فراموش کرد.^۱ شاخص‌ترین جلوه دانش ابوحاتم در علم قرائت است و او بیشترین شهرت خویش را مدیون همین جلوه عملی خود است، زیرا اولاً وی نزد یعقوب حضرمی، هشتمین قاری نامدار اهل بصره، از قراء عشره، قرائت را فراگرفت و ثانیاً کتابی در این رشته نوشت که از شهرت فراوانی برخوردار گردید. وی در این کتاب مشهور خود بیش از بیست قرائت رایج آن زمان را بررسی کرد و با عنوان قرائات مختار ابوحاتم از مقبولیت زیادی برخوردار گردید.^۲ و اختیار وی از قرائات، بیش از همه جا، در ایران رواج یافت.^۳ ابن مهران نیشابوری قرائت و اختیار ابوحاتم را در کتاب خویش، در کنار قرائات عشر قرار داد.^۴

ابوحاتم شعر نیز می‌سرود، اما هیچ‌گاه به عنوان شاعری برجسته شناخته نشد، ولی برخی از سروده‌ها و اشعار وی را می‌توان به صورت پراکنده در کتابهای ادبی و تاریخی یافت.^۵ تاریخ درگذشت وی را نیز به اختلاف ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۴ ق،^۶ در شهر بصره نوشته‌اند، و سلیمان بن جعفر بن سلیمان^۷ یا سلیمان بن قاسم^۸ بر وی نماز خواند.

ابوحاتم دارای آثار و تألیفات بسیاری است که برخی آنها را تا ۳۹ اثر ذکر کرده‌اند،^۹ ولی بخش عمده‌ای از آثار وی از میان رفته و یا این‌که هنوز به دست نیامده است. اما آثار باقی‌مانده وی که اکنون موجود است، به دودسته تقسیم می‌شود: الف) آثار چاپی: کتاب الاضداد، همراه با دو اثر دیگر به همین نام از اصمعی و ابن سکیت که به کوشش هافنر و با مقدمه انطون صالحی یسوعی و با عنوان ثلاثة كتب فی الاضداد، در بیروت و به سال ۱۹۱۲م انتشار یافته است؛ التذکیر والتأیث که به کوشش ابراهیم سامرائی، در مجله رساله الاسلام، در بغداد و در ۱۹۶۹م منتشر شده است؛ فَعَلْتُ وَفَعَلْتُ که خلیل ابراهیم عطیه، در بصره، در ۱۹۷۹م آن را چاپ کرده است؛ المعمرین یا المعمرین، که به کوشش گل‌دزبهر، همراه با مقدمه و تعلیقاتی در لیدن و در ۱۸۹۹م، به زیور طبع آراسته شده است؛ النخل که بارها در ایتالیا و از جمله به دست لاگو مینا، در دوره چهارم مجله آتی در ۱۸۷۳م انتشار یافته، سپس ابراهیم سامرائی، آن را با فهارس و تعلیقات، در بیروت و در ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م، منتشر ساخت؛ الوصایا که در کمبریج در ۱۸۹۶م، چاپ شده است؛ شرح

دیوان الحطیبه، همراه با شرح ابن سکیت و شرح سگری، به کوشش نعمان امین طه در قاهره و به سال ۱۹۵۸م انتشار یافته است.^{۱۰} ب) آثار خطی: تفسیر غریب مافی کتاب سیبویه من الابنیه، که نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه‌های شهید علی، عارف حکمت موجود است؛^{۱۱} نقدی بر مجاز القرآن ابو عبیده معمر بن مثنی، که نسخه‌ای از آن در کتابخانه صائب در آنکارا موجود است.^{۱۲} برخی از آثار معروف از میان رفته و ناپیدای ابوحاتم عبارت‌اند از: الابل؛ الاتباع؛ اختلاف المصاحف؛ التشوق الی الاطوان؛ الحشرات؛ الخصب والقحط؛ خلق الانسان؛ الطیر؛ الفرق بین الادمیین و بین کل ذی روح؛ القراءات؛ الهجاء فی علم المصاحف؛^{۱۳} اعراب القرآن؛^{۱۴} کتاب فی اصلاح المزال والمفسده؛^{۱۵} لحن العامة؛^{۱۶} اللیل والنهار؛^{۱۷} المقصور والممدود.^{۱۸}

ابوحاتم سجستانی، غیر از این که خود یک مؤلف بود و آثار فراوانی را تدوین و تألیف کرد، به کتابهای دیگران نیز شدیداً علاقه‌مند بود. مورخان در باره وی نوشته‌اند: «جماعة للكتب» بود و کتابهای فراوانی را گرد آورده بود و شیفته کتاب بود و برخی اشاره کرده‌اند که او به تجارت کتاب نیز اشتغال داشته است.^{۱۹}

۱. بغية الوعاة، ۱/۶۰۶.
۲. الابانه عن معانی القراءات مکی، ص ۲۶.
۳. احسن التقاسیم مقدسی، ص ۳۹۵.
۴. المبسوط.
۵. وفیات الاعیان، ۲/۴۳۱؛ اخبار النحویین البصریین، ص ۹۵-۹۶؛ دمیة القصر، باخزری، ۳/۱۴۸۶.
۶. وفیات الاعیان، ۲/۴۳۳؛ المعجم المشتمل، ص ۱۳۹؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲/۲۷۰.
۷. طبقات زبیدی، ص ۱۰۳.
۸. الفهرست ابن ندیم، ص ۶۴.
۹. دیوان الاسلام، ۲/۱۴۷-۱۴۸.
۱۰. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۵/۳۱۵.
۱۱. نوادر المخطوطات العربیة فی مکتبات ترکیا، ص ۲۲۶؛ مجلة معهد المخطوطات، ۱/۱۵۴.
۱۲. همان.
۱۳. الفهرست ابن ندیم، ص ۶۴.
۱۴. معجم الادیباء، ۱۱/۲۶۵.
۱۵. انباه الرواة قفطی، ۲/۶۳.
۱۶. فهرست ابن خیر، ص ۳۴۸.
۱۷. المزهر سیوطی، ۲/۳۳۰.
۱۸. الاقضاء بطلیوسی، ص ۲۷۹.
۱۹. انباه الرواة قفطی، ۲/۵۹؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲/۲۶۹.